

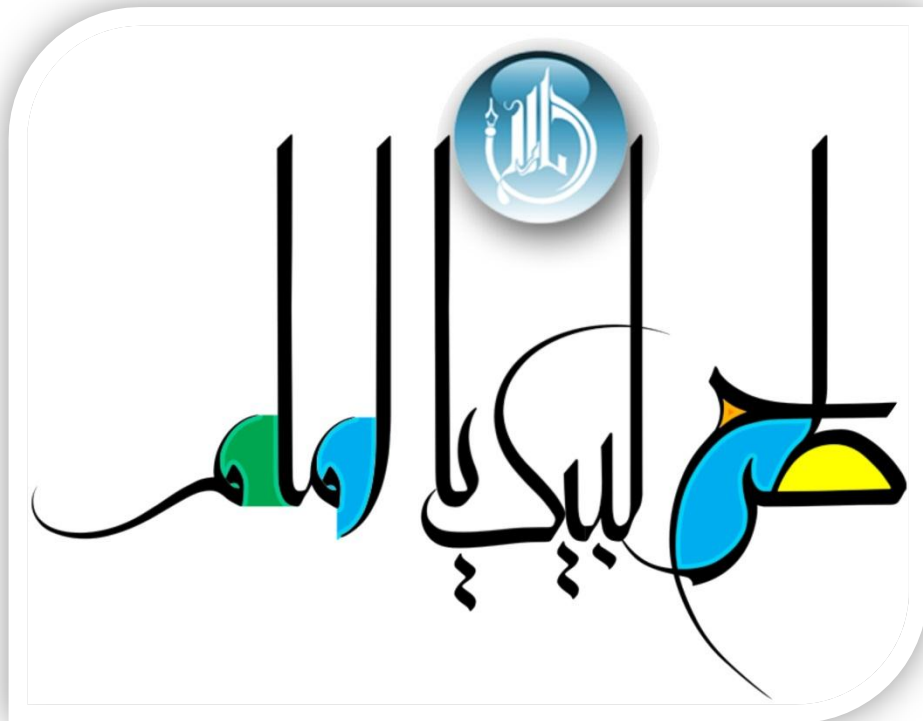


بِسْمِ اللَّهِ



امام خمینی <sup>ره</sup>: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به مملکت شما نرسد.

# سلسله مباحث ولایت فقیه (۱)



ایران ۵ - قدم ۱ - تابستان ۹۲

## انسان و آزادی:

روشن است که آزادی هیچ فردی نمی تواند مطلق و نا محدود باشد؛ چرا که اوصاف هر موجودی، تابع خود آن موجود است. انسان موجودی محدود است (چون ممکن الوجود است) پس تمامی صفاتی که بر انسان بار می شود نیز محدود است که از جمله آنها آزادی است. بنابراین اگر قوانین و یا ولایت عده ای آزادی انسانها را محدود کرد نمی توان به آن اشکال وارد کرد و گفت چون این قوانین و ولایت این افراد آزادی انسانها را محدود می کند پس قابل قبول نیست؛ زیرا آزادی (و تمام صفات) انسانها، ذاتاً محدود هستند. از آن طرف هم چون ذات اقدس خداوند وجودی نامحدود است پس همه اوصاف ذاتی او نیز مطلق و نامحدود است و بدیهی است تنها کسی می تواند آزادی موجودات را محدود کند که خود دارای آزادی مطلق و نامحدود باشد و به عبارت دیگر تنها کسی می تواند حدود آزادی انسان را معین سازد که او را محدود و متناهی آفریده است.

بنابراین اگر چه خداوند انسان را آزاد آفریده و به او اراده و اختیار داده است ولی این اراده و اختیار او نیز محدود است. پس باید به این نکته توجه داشت که هر چند خداوند انسان را تکویناً آزاد آفریده و او در انتخاب هیچ دینی مجبور نیست (لا إكراه فی الدین) ولی تشریحاً موظف است که دین حق را که خواسته فطرت پاک و الهی اوست بپذیرد. پس انسان تکویناً موجودی مجبور نیست ولی آزادی او، در دایره دین الهی است نه فوق آن؛ و هیچ گاه کسی نباید بگوید که من حق دارم دین الهی را نپذیرم زیرا با نپذیرفتن آن از انسانیتی که خدا برای او مقرر کرده است، خارج می گردد. (این همان مساله ای است که هم اکنون در جامعه ما وجود دارد و با کوچکترین امر به معروفی ندای آزادی و لا اکراه فی الدین را سر می دهند.)

## تقدم و تاخر آزادی بر دین:

سوالی که در این خصوص مطرح است این است که آیا دین بر آزادی مقدم است یا آزادی بر دین؟ آیا آزادی اصل است و دین تابعی از آزادی است و یا بالعکس است؟

اگر در جواب بگوییم دین اصل است، می گویند تا کسی آزاد نباشد چگونه دینی را انتخاب می کند؟ زیرا انسان باید آزاد باشد تا دین را بپذیرد. پس معلوم می شود آزادی مقدم بر دین است. آنگاه که مقدم شد نتیجه می گیرند که دین نمی تواند آزادی را محدود سازد. پس انسان می تواند هر کاری بکند و هر صورتی بیندیشد! این استدلال ظاهراً موجه به نظر می رسد زیرا اگر کسی آزاد نباشد چگونه می تواند دین را بپذیرد. بنابراین نتیجه می گیرند که در هر محیط دینی هر فردی نهایت آزادی را خواهد داشت.

می توان به شبهه مطرح شده این چنین پاسخ داد که اولاً با توجه به مطالب فوق، امکان ندارد که آزادی انسانها نامحدود باشد، ثانیاً با توجه به مطالب فوق، محدوده آزادی انسانها در حوزه تکوین و تشریح مشخص گردید؛ یعنی انسانها در حوزه تشریح (دین) آزاد نیستند، ثالثاً باید تعاریفمان را از آزادی به صورت دقیق بیان کنیم. اگر به آن عده ای که آزادی را نامحدود و مقدم بر قانون و دین می دانند، سیلی زده شود (آزادی عمل) یا علیه آنان مطلبی بیان شود (آزادی بیان) یا علیه آنان مطلبی نوشته شود (آزادی عقیده) یا ... به سرعت عکس العمل نشان داده و اعتراض می کنند. پس معلوم است که از دید همه انسانها، آزادی محدود است ولی چون آزادی

یک مفهوم انتزاعی است، تعریفِ مشخصی برای آن وجود ندارد و همین مسأله کار را مشکل کرده است. البته با بیان مصادیق (یعنی همان کاری که در بالا صورت گرفت) به راحتی می توان معتقدین به تقدم آزادی بر دین را رسوا ساخت.

نتیجه آنکه اسلام آزادیِ مطلق را به رسمیت نمی شناسد و هرگز هم معتقد نیست که آزادی فوق قانون و دین است؛ بلکه قوانین الهی می توانند آزادیهای مخرب را محدود سازند.

### \* نمونه سوالات:

۱- اثبات کنید که آزادی هیچ فردی نمی تواند مطلق و نامحدود باشد.

۲- اخیراً به هنگام امر به معروف و نهی از منکر با پاسخ "لا اکراه فی الدین" مواجه می شویم. پاسخ شما در مواجهه با چنین جملاتی چیست؟

۳- آزادی بر دین تقدم دارد یا بالعکس؟

### ضرورت وجود قانون و الهی بودن آن در جامعه:

انسان طبق آیات قرآن دارای دو صبغه فطری و طبیعی است. انسان بر اساس طبیعتش، روح استخدامگری و طغیانگری دارد (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ) و دوست دارد که برای رسیدن به اهدافش تمامی انسانها را برده خویش سازد. بنابراین باید نظمی حاکم باشد تا هیچ کس خود را بر دیگری تحمیل نکند و چنین نظمی جز در سایه قانون امکان پذیر نیست. طبیعی است که این قانون باید همه جانبه باشد و همه جوانب انسان را پوشش دهد و بدیهی است که باید چنین قانونی فقط از طرف خداوند که دارای "حکمت علی الاطلاق و علم بی نهایت" است، تنظیم گردد. این قانون الهی (با استفاده از آیات، روایات و همچنین عدم کفایت عقل) از طریق انبیاء به انسانها انتقال پیدا کرده است (در اینجا مجال اثبات نبوت نیست). پس می توان گفت که یکی از مهمترین وظایف انبیاء پیاده کردن قوانین تشریعی در جامعه است. نتیجه آنکه همه انسانها برای رسیدن به سعادت، نیازمند قانون الهی (و نه بشری) هستند.

### دین و ابعاد مختلف آن:

عده ای بر این باورند که دین تنها بیانگر عبادات (رابطه انسان با خدا) و اخلاقیات (رابطه اخلاقی افراد با یکدیگر) است. عده ای دیگر می گویند که دین می تواند وارد مسائل حکومتی نیز بشود ولی شکل حکومت امری است که به افراد اجتماع واگذار شده است. نظر سوم این است که دین علاوه بر توجه به عبادات و اخلاقیات، تشکیل حکومت را امری ضروری می داند و در این نظام حکومتی، حاکم اسلامی از طرف خدا منصوب می شود. برای اثبات نظریه سوم علاوه بر برهان نبوت می توان به تعداد زیادی از آیات قرآن که به جامعه و احکام اجتماعی، سیاسی، حقوقی و ... دلالت دارد، اشاره کرد. پس بدین ترتیب می توان گفت که شبهه ای که اخیراً در یکی از روزنامه ها مطرح شد که با استفاده از حدیث نبوی «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» می توان استنباط کرد که دین فقط برای اخلاقیات است، کاملاً غلط می باشد؛ چون اولاً این حدیث خبر واحد است و نمی توان به آن استناد کرد، ثانیاً نظر سوم (که به دو دلیل اثبات شد) مخالف این سخن است، ثالثاً پیامبر در این حدیث هدف غایی از بعثت خود را معرفی کرده اند و این مسأله به این معنا نیست که دیگر رسول الله کاری با حکومت ندارد. پس پیامبر در کنار توجه به اخلاقیات به عنوان هدف غایی به امور دیگری نظیر عبادات، تشکیل حکومت و ... نیز توجه داشته اند. به عبارت دیگر "اثبات شیء نفی ما عدی" نمی کند و رابعاً سیره پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) صد در صد با این سخن در تضاد است چون پیامبر در مدینه تشکیل حکومت دادند و حکومت را حق مسلم خود می دانستند؛ کما اینکه امامان معصوم (علیهم السلام) نیز اینگونه بوده اند.

## نظریه جدایی دین از سیاست (سکولاریسم):

سکولاریسم به معنای جدایی دین از سیاست می باشد و طبق این نظریه دین و سیاست دو خط موازی هستند که هیچ نقطه اشتراکی با یکدیگر ندارند و این طرز تلقی آنها به خاطر اشتباهی است که در تعریف دین و سیاست کرده اند.

تعریف سکولارها از دین همان تعریف دسته اول می باشد؛ یعنی می گویند که دین یک رابطه شخصی انسان با خداست و چنین دینی هرگز شأن اداره امور اجتماعی انسان را ندارد. این عده برای اثبات نظریه خود چنین استدلال کرده اند که؛ احتیاج بشر به دین از دو حالت خارج نیست:

یکی اینکه بگوییم انسان در تمام شئون زندگی خود نیاز به دین دارد و دین حتی باید نحوه غذا پختن را هم به او بگوید که مسلماً هیچ عقل سلیمی چنین انتظاری از دین ندارد. پس به اصطلاح نباید "حداکثر" انتظار را از دین داشته باشیم. با رد این گزینه مجبوریم پاسخ دوم را قبول کنیم و آن این است که اساساً دین یک امر آخرتی است و کاری به امور دنیوی و اجتماعی ندارد و به اصطلاح باید یک "حداقلی" از دین انتظار داشته باشیم که همان رابطه انسان با خداست.

در بخش "دین و ابعاد مختلف آن" تقریباً پاسخ سکولارها داده شد ولی بهترین پاسخ به رابطه دین و سیاست در مکتب اسلام مراجعه به آیات قرآن است. (احزاب/۳۶\*نساء/۵۹و۶۵)

علاوه بر آنچه که گفته شد، یک مغالطه ای در استدلال سکولارها صورت گرفته است و آن این است که ما باید یکی از این دو حالت را قبول کنیم و چون دین پاسخگوی تمام شئون زندگی انسانها نیست باید به یک دین حداقلی رضایت دهیم. ولی این مسأله فقط دو راه حل ندارد بلکه حقیقت این است که دین در هر امری که در آخرت انسانها تاثیر گذار باشد وارد میدان می شود و نظرات الهی خود را بیان می کند.

سکولارها فی المثل خوردن گوشت خوک را در سعادت انسانها تاثیر گذار می دانند و می گویند که دین باید دخالت کند ولی باید از آنها پرسید که آیا هیچ عقل سلیمی می پذیرد که حکومت و اداره جامعه در سعادت و آخرت انسانها تاثیری ندارد؟

نتیجه کلی: دین علاوه بر اخلاقیات و عبادات شامل حکومت و سیاست نیز می شود و برای برقراری حکومت، وجود قانون امری ضروری است؛ البته قانونی که منشأ الهی داشته باشد.

### \* نمونه سوالات:

۱- ضرورت وجود قانون در جامعه را اثبات کنید.

۲- نظریات مختلف درباره دین و گستره آن را بیان کنید و نظریه مختار را با دلیل اثبات کنید.

۳- عده ای از حدیث نبوی « اِنِّی بُعِثْتُ لِاتِّمَمَ مَکَرِمِ الْاِخْلَاقِ » استنباط کرده اند که دین فقط برای اخلاقیات است. پاسخ شما به آنها چیست؟

۴- سکولاریسم را تعریف کنید و مهمترین عقیده آنها را بنویسید.

۵- تعریف سکولارها از دین چیست؟ استدلال آنها را بیان کرده و سپس پاسخ آنها را بدهید.

## حکومت غیر دینی و آثار آن:

حکومت های غیر دینی به دلیل اینکه تعریف غلطی از دین دارند، به هیچ وجه دین را وارد مسائل حکومتی نمی کنند. آنها می گویند که دین تعالیم الهی برای بشر است که به وسیله آن بتوانند آخرت خود را بسازند (البته بدون در نظر گرفتن این نکته که دنیا مزرعه الآخره) و سیاست ساماندهی امور اجتماعی و حل مسائل عمومی است. چنین تفکری همانطور که در مطلب جلسه قبل نیز بیان شد به جدایی دین از سیاست یا سکولاریسم منتهی می شود.

اما مطلبی که اذهان را به خود معطوف می کند این است که چرا در جوامع سکولاریسم مسائلی همچون ۷۰ میلیون سقط جنین در سال، آمار بیشمار همجنس بازی و ... مشاهده می شود. ما می خواهیم پل ارتباطی بین این دو جمله را پیدا کنیم: نتیجه اینکه "دین باید از سیاست جدا باشد" چگونه به "۷۰ میلیون سقط جنین در سال" ختم می شود.

پل ارتباطی را می توان در موارد زیر جست و جو کرد:

**۱- نسبی گرایی:** از لوازم و آثار قطعی جدایی دین از سیاست، نسبی گرایی است. نسبی گرایی سبب می شود که معیار درستی اعمال از بین برود؛ بدین ترتیب دیگر فرقی بین کار الف، ب و ج وجود ندارد و اگر کسی کار ب را انجام دهد معیاری برای تشویق یا تنبیه او وجود ندارد چون ممکن است همین کار که امروز خوب و پسندیده بود، فردا به یک عمل قبیح تبدیل شود. به عبارت دیگر هیچ کاری بر کار دیگر اولویت ندارد و اهمیت همه کارها یکسان می شود.

پس اگر ۷۰ میلیون سقط جنین در سال صورت می گیرد برای این است که در این جوامع اصلاً معیاری برای خوبی و بدی اعمال وجود ندارد. در نظر آنها همه کارها یکسان است پس هیچ کس نمی تواند دیگری را به خاطر عمل قبیحش سرزنش کند و به عبارت دقیق تر اصلاً عمل قبیحی وجود ندارد تا کسی مورد سرزنش قرار بگیرد چون معیار خوبی و بدی اعمال در دین تعریف می شود.

**۲- اقتصاد:** جواب این قبیل سوالات را باید از فیلسوفان اخلاق (یعنی پاپ و کلیسا در جوامع مسیحیت) پرسید. ولی مشکل بزرگی که در این جوامع وجود دارد این است که این فیلسوفان اخلاق را سرمایه داران اقتصادی تامین مالی می کنند. پس عملاً جواب نهایی فیلسوفان اخلاق نمی تواند با اهداف سرمایه داران مغایر باشد.

نمونه بارز این امر شریح قاضی است. او یک فرد مجتهد است ولی چون از لحاظ مالی و اقتصادی به حکومت جور وابسته است نمی تواند بر خلاف نظر سران بنی امیه حکمی را صادر کند. این جاست که یک مجتهد حکم قتل پسر رسول الله را صادر می کند.

به همین ترتیب نیز چون منافع فیلسوفان اخلاق در گرو سرمایه داران است، پس حکم به جواز سقط جنین می دهند تا سرمایه داران از این راه منافع خود را تامین کنند.

**۳- نمونه دخالت دین در امور:** این مورد را با پاسخ گفتن به یکی از جملات سروش پاسخ می دهیم. سروش می گوید که دین باید در اموری دخالت کند که در آن امور تجربه تجربه گر را نابود می کند. ما باید از سروش بپرسیم که تو از کجا می دانی کدام امر نابود کننده است تا در امر منتظر دخالت دین باشیم. تو از کجا می دانی که سقط جنین نابود کننده است تا سراغ دین بروی و نظر دین را بپرسی. مگر جز این است که برای فهمیدن نابودگر بودن یک امر نیز باید به دین رجوع کرد. سوش می خواهد با این استدلال حوزه دخالت دین را به حداقل ممکن برساند و لی ما با استدلال فوق به یک دین حداکثری می رسیم. این جاست که حتی دین باید بگوید با کدام پا وارد مستراح شویم چون نمی دانیم این امر آخرت ما را نابود می کند یا خیر؟ پس نتیجه حقیقی جمله سروش این می شود که در هر امری باید سراغ دین برویم؛ اگر گفت این کار حرام است یعنی انجام این مساوی است با نابودی کامل و ما حتی حق تجربه کردن آن را نداریم. اگر گفت مکروه است یعنی می توانیم تجربه کنیم ولی باز هم به ما گفته است که اثر وضعی خوبی ندارد. پس واجب و حرام خطوط قرمز الهی اند که در اولی حق تجربه نکردن و دومی حق تجربه کردن را نداریم. مستحب، مباح و مکروه نیز اموری هستند که خداوند در عین اینکه اثرات آنها را به ما گفته، حق تجربه کردن آنها را نیز به ما داده است. نتیجه آنکه سقط جنین عملی نیست که قابل تجربه باشد و احیاناً پس از تجربه به قبیح بودن آن پی ببریم؛ بلکه تجربه سقط جنین و هر عمل حرام دیگری مساوی است با نابودی کامل. نتیجه کلی: عدم دخالت دین در امور سبب نسبی گرایبی و نابود شدن انسانها می شود و این امر را به راحتی می توان در جوامع غربی مشاهده کرد.

### \* نمونه سوالات:

- ۱- ماهیت حکومت غیردینی را بیان کنید.
  - ۲- آثار حکومت غیردینی را بنویسید.
  - ۳- نتیجه اینکه "دین باید از سیاست جدا باشد" چگونه به "۷۰ میلیون سقط جنین در سال" ختم می شود. به عبارت دیگر پل ارتباطی میان دو جمله فوق چیست؟
  - ۴- این جمله سروش را تجزیه و تحلیل کنید:
- دین باید در اموری دخالت کند که در آن امور تجربه، تجربه گر را نابود می کند

## جلسه چهارم: ماهیت ولایت

### ولایت چیست؟

ولایت از کلمه "وَلِيٌّ" گرفته شده است و به معنای چیزی است که در پی چیز دیگر می آید. البته با این قید که فاصله ای میان آن دو نباشد. در نتیجه می توان معنای اصلی ولایت را "قرب و نزدیکی" دانست. در کتب مختلف معنای متعددی از ولایت بیان شده است که می توان به «حب و دوستی»، «نصرت و یاری»، «متابعت و پیروی» و «سرپرستی» اشاره کرد که وجه مشترک همه این معانی همان معنای قرب معنوی است. البته باید به این نکته توجه داشت که مقصود از واژه ولایت در بحث ولایت فقیه، سرپرستی است که خود دارای اقسامی است که پس از توضیحات زیر روشن می شود که در این مساله کدام معنا مد نظر است.

### اقسام سرپرستی و ولایت:

**۱- ولایت تکوینی:** این نوع ولایت، حقیقی است و به رابطه علت و معلول بر می گردد. بنابراین هر علتی، ولی و سرپرست معلول خویش است. به عبارت دیگر در ولایت تکوینی همین که علت چیزی را اراده کند معلول تحقق پیدا می کند. (انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون) طبق نظر قرآن تنها ولی واقعی و حقیقی همه اشیاء و اشخاص، تنها و تنها، خداست. (فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِیُّ)

**۲- ولایت بر تشریح:** این نوع ولایت همان ولایت بر قانونگذاری و تشریح احکام است؛ یعنی کسی مسوول وضع قوانین باشد. بدیهی است که این نوع ولایت در حیطة قوانین است و در مقام امتثال قابل تخلف و عصیان است و از این جهت این نوع ولایت وضعی و قراردادی است. همانطور که در مطالب قبل نیز بیان شد تنها قانون کامل قانونی است که از سوی خدا تنظیم شده باشد. پس ولایت بر تشریح همانطور که قرآن نیز بیان کرده است (ان الحكم الا لله) منحصر به ذات اقدس اله است.

**۳- ولایت تشریحی:** این نوع ولایت در محدوده "تشریح و تابع قوانین الهی" است که دارای دو قسم است: یکی ولایت بر محجوران و دیگری ولایت بر جامعه خردمندان. بیان این نکته نیز ضروری است که ولایت تشریحی با دو قسمش مربوط به رابطه تکوینی و علی و معلولی نیست، بلکه از امور اعتباری و قراردادی است. توضیح آنکه ولایت بر محجوران مربوط به اشخاصی است که سرپرستی افرادی را که دارای صفاتی از قبیل صغیربودن، سفیه بودن و مفلس بودن و... هستند را به عهده می گیرند. بسیاری از افرادی که در ذم ولایت فقیه سخن گفته اند توهم نموده اند که ولایت فقیه از این سنخ است و حال آنکه امت اسلامی، نه مرده است، نه صغیر، نه سفیه، نه دیوانه و نه مفلس است. پس ولایت فقیه تفاوت اساسی با ولایت بر محجوران دارد؛ زیرا یکی مربوط به افراد ناتوان است و دیگری مربوط به اداره جامعه اسلامی است.

بنابر این ولایت فقیه نه از سنخ ولایت تکوینی است و نه از سنخ ولایت بر تشریح و قانونگذاری و نه از نوع ولایت بر محجوران و مردگان؛ بلکه "ولایت مدیریتی بر جامعه اسلامی" است که به منظور اجرای احکام و تحقق ارزش های دینی و شکوفا ساختن استعدادهای افراد جامعه و رساندن آنها به کمال است. به عبارت دیگر



ولایت فقیه همانطور که قرآن فرموده است (و ان تنازعتم فی شیء فرودوه الی الله و رسوله) مربوط به "اولویت در تصمیم گیری در امور اجتماعی" است. تنها این معنا از ولایت است که مربوط به حکومت می شود و مابقی شئون ولایت، اعم از اولویت در تصمیم گیری در امور فردی، تکوینی و ولایت بر تشریح ربطی به حکومت ندارد.

### اصل عدم ولایت، نائبان خاص و عام:

ما اصلی به نام «اصل عدم ولایت» ولایت داریم به این معنا که هیچ فردی بر فرد دیگری ولایت ندارد. قاعدتا تنها وجودی که از این اصل مستثنا است، ذات اقدس خداست. حال خدا می تواند عده ای را نیز از این اصل استثناء کند و به آنها حق ولایت بدهد. خداوند پیامبران را برای هدایت انسانها فرستاد و به آنها ولایت داد. طبق نصوص متعدد، پیامبرگرمی اسلام نیز این ولایت را به امامان معصوم بعد از خود واگذار کرد. امامان معصوم نیز در بعضی از شرایط عده ای را به عنوان «نائب خاص» خود معرفی می کردند و بدین ترتیب به آنها حق ولایت بر مردم را می دادند؛ نظیر مالک اشتر و نواب اربعه. اما در زمان غیبت کبرای حضرت بقیه الله الاعظم (عج)، دیگر هیچ نائب خاصی معرفی نشد، بلکه امام زمان حق ولایت بر مردم را به «نائبان عام» خود سپردند. به این معنا که حضرت، نام شخص خاصی را بیان نکردند بلکه یک سری ویژگی را بیان کردند و فرمودند هر فردی که این ویژگی ها را دارا بود، او از جانب من حق ولایت بر مردم را دارد (البته این مورد اختلافی است و سبب ایجاد سه دسته در جامعه شده است که در شماره بعد به طور مفصل به بررسی این سه دسته خواهیم پرداخت). البته باید توجه داشت که منظور از "ولایت" در ولایت فقیه، «اولویت در تصمیم گیری در امور اجتماعی» است. به عبارت دیگر ولایت ولی فقیه فقط منحصر به امور حکومت اسلامی و امور اجتماعی است که مربوط به کل مسلمانان جامعه می شود. یعنی ولی فقیه بر خلاف امام معصوم دارای ولایت تکوینی و ولایت بر تک تک افراد نیست. منظور از ولایت بر افراد، ولایت در اموری است که کاملا شخصی می باشد و هیچ گونه ارتباطی به جامعه ندارد. برای مثال دستوری که امام معصوم به یکی از غلامان خود مبنی بر وارد شدن به تنور دادند، جزء ولایت بر افراد است و این نوع ولایت به ولی فقیه نمی رسد. پس فقط، ولایت رسول الله و ائمه اطهار در بحث حکومت (که البته دایره بسیار وسیعی دارد) به ولی فقیه می رسد و از این نظر هیچ تفاوتی با هم ندارند.

نکته: جایی که رسول الله و ائمه اطهار علیهم السلام برای اعمال ولایت از «عصمت» و «علم غیب» خود استفاده کردند، ولی فقیه حق اعمال ولایت ندارد.

### **\* نمونه سوالات:**

۱- معانی مختلف ولایت را نام ببرید و وجه مشترک آنها را بیان کنید.

۲- ولایت در ولایت فقیه به چه معناست و از چه سنجی می باشد؟

۳- انواع ولایت را نوشته و توضیح دهید.

۴- اصل عدم ولایت را توضیح داده و نحوه انتقال آن را تا زمان غیبت کبری شرح دهید.

۵- ولایت ولی فقیه با ولایت رسول الله و ائمه اطهار علیهم السلام دارای چه شباهت ها و تفاوت هایی است؟

## جلسه پنجم: فقیه کیست؟

مقصود از "فقیه" در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع شرایط است نه هر کس که فقه خوانده باشد. فقیه جامع شرایط باید سه ویژگی را به طور همزمان داشته باشد؛

«اجتهاد مطلق»، «عدالت مطلق» و «قدرت مدیریت و استعداد رهبری».

اکنون هر یک از این سه ویژگی را مورد بررسی قرار می دهیم:

### ۱- اجتهاد مطلق:

فقیه حاکم بر نظام اسلامی که در عصر غیبت، مجری و حافظ و مبین قرآن است، باید به تمام جوانب آن آگاه باشد. او باید علاوه بر شناخت احکام و معارف قرآن کریم، درباره ی انسان و جامعه ی اسلامی، روایات رسیده از عترت علیهم السلام را نیز به خوبی بررسی نماید و به شناختی کامل و جامع از احکام اسلام برسد. فقیه‌ی که شعاع عملش همدوش شعاع فقه باشد و بتواند مسائل جدید و مستحدثه ی مسلمین را حل کند و آنها را بر اصول و فروع دین تطبیق دهد، او «مجتهد مطلق» است.

### ۲- عدالت مطلق:

فقیه جامع شرایط، کسی است که علاوه بر جناح عقل نظری، در جناح عقل عملی نیز به مقدار ممکن کامل باشد؛ یعنی علاوه بر اینکه لازم است علم دین را درست بفهمد، باید آن علم را در خودش و محدوده ی حیاتش و در جامعه ی اسلامی به درستی اجرا نماید؛ لازم است همه وظایف دینی خود را انجام دهد و آنچه از دین باید به مردم ابلاغ کند، ابلاغ نماید و چیزی را کتمان نکند. فقیه عادل، باید به میل و هوس کاری نکند؛ مطیع هواهای نفسانی نگردد و گناهی از او سر نزند؛ نه واجبی را ترک کند و نه حرامی را مرتکب شود.

### ۳- قدرت مدیریت و استعداد رهبری:

فقیه جامع شرایط باید علاوه بر اجتهاد و عدالت مطلق، بینش درست و صحیحی نسبت به امور سیاسی و اجتماعی داخل و خارج کشور داشته باشد و ترفند های دشمنان خارج را خوب بشناسد و ثانیاً از هنر مدیریت و لوازم آن برخوردار باشد؛ زیرا مدیریت، گذشته از تئوری، نیازمند ذوق اداره و هنر تدبیر است. همه ی ما می دانیم که باید کشور را براساس قسط و عدل اداره کرد، اما مدیر و مدبر بودن، غیر از دانش و بینش سیاسی است؛ هنری است که هر کس آن را ندارد. بنابراین، نمی توان گفت هر فقیه عادل صلاحیت رهبری جامعه را دارد، بلکه باید گذشته از شرائط علمی دارای استعداد و توانایی لازم برای اداره امت اسلامی باشد.

در اینجا می توان به فردی اشاره کرد که به تمام اوزان شعری آگاه است ولی توانایی شعر گفتن ندارد. پس همانطور که علم و آگاهی نسبت به اوزان شعری سبب شعر گفتن و شاعر شدن نمی شود، علم و آگاهی (به تنهایی) به مسائل دینی سبب ولایت بر مردم نمی شود؛ بلکه علاوه بر اجتهاد و عدالت، قدرت مدیریت برای مقابله با مشکلات و دشمنان داخلی و خارجی لازم است.

اصل پنجم قانون اساسی نیز حاوی شرایط ولی فقیه است:  
«در زمان غیبت حضرت ولی عصر(عج)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده ی فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.»

### \* نمونه سوالات:

- ۱- به چه کسی فقیه گفته می شود؟
- ۲- ویژگی های اصلی فقیه را نام برده و توضیح دهید.
- ۳- اصل پنجم قانون اساسی را بنویسید.

## جلسه ششم: ولایت فقیه یا وکالت فقیه

در جلسه قبل، ماهیت ولایت را بررسی کردیم. قبل از اینکه به بررسی جزء دوم ولایت فقیه (یعنی فقیه) پردازیم لازم است که تفاوت های بین ولایت و وکالت بیان شود.

### \* تفاوت های ولایت با وکالت:

سعی می شود که در چند بند زیر این تفاوت ها تبیین شود:

۱- اگر فردی مستقیماً کاری را در رابطه با خودش انجام دهد در این صورت هیچ گونه اعتباری صورت نگرفته است. پس در این حالت فاعل برای رفع نیازهای خود، کارهایی را بدون دخالت دیگران و به نحو "اصالت" انجام می دهد. ولی در مواقعی فردی کاری را برای رفع نیازهای دیگران انجام می دهد؛ این کار یا بر مبنای وکالت صورت می گیرد و یا بر مبنای ولایت بر دیگران.

۲- در وکالت، فاعل موظف است که تمام اوامر موکل خویش را انجام دهد و حق هیچ گونه دخل و تصرفی را در آن ندارد. به عبارت دیگر تصمیم گیری به عهده موکل است و اوست که محدوده کار و فعالیت فاعل (وکیل) را مشخص می کند. ولی در ولایت، اصالت تصمیم گیری به عهده فاعل است. یعنی فاعل برای تامین مصالح دیگران بر اساس مصلحت هایی که خودش تشخیص می دهد تصمیم می گیرد. البته فاعل (ولی) بر اساس محدوده ولایتی که از ناحیه خدا به او داده شده است، عمل می کند. (باید توجه داشت که این محدوده اختیارات برای امام معصوم و ولی فقیه متفاوت خواهد بود که در شماره های بعدی به آن می پردازیم)

۳- امکان ندارد که یک شخص، در یک کار خاص، هم ولی بر دیگران باشد و هم از سوی آنها وکیل باشد؛ چون معیار تصمیم گیری در ولایت، تشخیص ولی (فاعل) است و در وکالت، تشخیص موکل است. پس جمع میان ولایت و وکالت در یک امر ممکن نیست.

۴- وکالت در موردی اتفاق می افتد که آن امر مورد نظر "به طور کامل" در اختیار موکل باشد وگرنه نمی تواند فرد دیگری را در آن امر وکیل خود قرار دهد. در نتیجه هیچ کس نمی تواند امر مشترک میان خود و دیگران را بدون اجازه آنان به شخص سومی تفویض کند.

۵- بدیهی است که آنچه که یک شخص برای خود معین می کند تنها در محور وکالت است یعنی انسانها نمی توانند اختیار و اراده خود را به دیگری واگذار کنند. به عبارت دیگر انسانها نمی توانند فردی را برای ولایت خود نصب و تعیین کنند. بلکه نصب و تعیین ولی برای افراد، توسط خداوند و در مراحل بعدی توسط پیامبر و امامان معصوم صورت می پذیرد.

۶- شخص وکیل پیش از وکیل شدن از سوی دیگران، حقی بر آنان ندارد که به موجب آن حق وظیفه ای برای آنان در وکالت دادن به آن شخص ایجاد شود و لذا آنان "مختارند" که او را وکیل خود بکنند یا نکنند؛ اما در ولایت، شخص ولی، پیش از آنکه مردم ولایت او را بپذیرند از سوی خداوند دارای حق ولایت است. چنین حقی از ناحیه خداوند وظیفه پذیرش ولایت را بر دیگران ایجاب می کند.

**تذکره:** در هنگام تدوین قانون اساسی اول، برخی عبارت "مردم انتخاب می کنند" را درباره ولایت فقیه پیشنهاد دادند ولی با عبارت "مردم می پذیرند" اصلاح گردید و همین عبارت اخیر، مورد پذیرش قرار گرفت و تصویب شد. در همان مجلس عده ای سوال کردند که تفاوت "انتخاب می کنند" با "می پذیرند" چیست؟ گفته شد که یکی "توکیل" و دیگری "تولی" است. مردم ولایت فقیه را می پذیرند، نه اینکه فقیه را بر اساس وکالت انتخاب کنند و او را وکیل خود قرار دهند.

۷- عقد وکالت، تابع موکل است و با مرگ او از بین می رود و وکیل نیز معزول می گردد ولی در ولایت این طور نیست. یعنی اگر امام معصومی فردی را در منطقه ای به عنوان ولی و حاکم مسلمین منصوب کرد، در صورت شهادت آن امام معصوم، فرد مورد نظر هنوز هم ولی جامعه اسلامی است؛ مگر اینکه امام معصوم بعدی او را عزل کند.

### **\* حکومت ولایتی یا حکومت وکالتی:**

با توجه به مطالب فوق اگر مردم خودشان رهبر جامعه را انتخاب کنند تا او برایشان تصمیم گیری کند، در چنین حالتی با "حکومت وکالتی" مواجه هستیم؛ ولی اگر رهبر جامعه اسلامی از طرف خداوند، پیامبر و یا امام معصوم تعیین شود در این صورت با "حکومت ولایتی" مواجه هستیم. در این حالت اصلا مردم کسی را نصب و تعیین نکردند و آنها موظفند که از ولی و حاکم تعیین شده توسط خدا تبعیت کنند.

هم اکنون جز نظام جمهوری اسلامی که مبتنی بر ولایت و رهبری است، حکومت سایر جوامع بر مدار وکالت است. فساد این نوع حکومت ها زمانی بیشتر آشکار می شود که انسان به تفاوت های بین ولایت و وکالت واقف باشد. برای مثال جوامع غربی چگونه حکومت را که امری مشترک میان همه افراد یک جامعه است را به فرد دیگری می دهند و او را وکیل خود قرار می دهند(به بند ۴ رجوع شود)؟ یا مثلا چرا فردی که به عنوان رهبر در جوامع غربی انتخاب می شود پس از مرگ عده ای از مردم که به او رای داده اند مقداری از اختیاراتش را از دست نمی دهد؟ اصلا طبق بند ۷ پس از مرگ موکل(یعنی عده ای از مردم) وکیل از سمت خود معزول می گردد ولی عملا چنین اتفاقی در این جوامع نمی افتد و دهها اشکال دیگر که هیچ پاسخی به آنها داده نمی شود.

### **\* نمونه سوالات:**

- ۱- تفاوت های ولایت فقیه با وکالت فقیه را بنویسید.
- ۲- حکومت وکالتی و حکومت ولایتی را تعریف کنید.
- ۳- با دو دلیل حکومت های موجود در جوامع غربی، نحوه برگزاری انتخابات و به طور کلی دموکراسی غربی را مورد نقد و بررسی قرار دهید.

## جلسه هفتم: بررسی نظریات مختلف درباره ولایت فقیه (۱)

### نظریه تعطیل

همانطور که در جلسات قبل نیز بیان شد، خداوند متعال، رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله را ولی مردم قرار دادند. تا اینجا هیچ اختلافی بین هیچکدام از فرق اسلامی وجود ندارد. اختلاف بین شیعه و سنی در مورد ولایت بعد از پیامبر است که شیعیان، امیرالمومنین و امامان معصوم علیهم السلام را وصی به حق پیامبر اعظم می دانند. در بین شیعیان دوازده امامی نیز تا امام زمان هیچ اختلاف مبنایی و اساسی وجود ندارد. حتی در زمان غیبت صغری و ولایت نواب اربعه (نائبان خاص) نیز هیچ اختلافی وجود ندارد. اختلاف بین شیعیان از زمان غیبت کبری آغاز شد که عده ای قیام، تشکیل حکومت و ... را مختص امام زمان میدانستند. از این رو در عصر غیبت کبری سه نظریه اساسی در باب تئوری حکومت به وجود آمد:

#### ۱- نظریه تعطیل

#### ۲- نظریه ولایت ممدوده یا مقیده فقیه به امور مسببه

#### ۳- نظریه عامه یا مطلقه فقیه

در این جلسه به بررسی نظریه تعطیل می پردازیم. بر اساس این نظریه چون در زمان غیبت کبری هیچ فرد خاصی از سوی امام زمان ارواحنا فداه مشخص نشده است، پس احدی بر دیگران ولایت ندارد. این عده به احادیثی استناد می کنند که در آن احادیث هر گونه قیام قبل از ظهور حضرت بقیه الله را مردود شمرده و صراحتاً عدم جواز همراهی مردم با افراد قیام کننده از سوی ائمه اطهار در این احادیث به چشم می خورد. پس نتیجه آنکه طبق نص صریح این احادیث « قیام و تشکیل حکومت » قبل از حکومت جهانی حضرت حجت به شدت محکوم شده است.

اما سوال بسیار مهم و کلیدی که به هنگام خواندن این گونه احادیث به ذهن متبادر می شود این است که چرا اهل بیت پس از اینکه در ابتدای این گونه احادیث هر گونه قیام قبل از ظهور را محکوم می کنند، بلا فاصله « خصوصیات و نشانه های فردی حضرت حجت » را بیان می کنند؟

همانطور که می دانیم، قطعاً اهل بیت علیهم السلام از تک تک جملاتی که در احادیث خود استفاده می کنند منظور و هدف خاصی دارند. پس باید دقت کرد که منظور از آوردن خصوصیات امام زمان در انتهای این احادیث چیست؟ به عبارت دیگر صدر و ذیل اینگونه احادیث چه ارتباطی به هم دارند؟

با کمی دقت در احادیث درمی یابیم که همه قیام های قبل از ظهور مردود نیستند، بلکه قیام هایی از سوی اهل بیت علیهم السلام محکوم هستند که با « ادعای مهدویت » صورت گیرند. به عبارت دیگر فرد قیام کننده ادعا کند که « مهدی موعود » است و بدین ترتیب مردم را به سوی خویش دعوت کند.

حال با این توضیح ارتباط بین صدر و ذیل احادیث مشخص می شود. اهل بیت با بیان ویژگیها و خصوصیت های حضرت حجت، خواسته اند مردم را متوجه آن حضرت کنند تا به هر کسی که قبل از ظهور با ادعای مهدویت

قیام کرد، لبیک نگویند. بدین ترتیب قیام و تشکیل حکومت قبل از ظهور اگر همراه با ادعای مهدویت نباشد، نه تنها حرام نیست بلکه عقلاً و شرعاً بر فقیه جامع الشرایط واجب است که تشکیل حکومت بدهد (البته اثبات این موضوع در جلسات آینده صورت می گیرد).

خوشبختانه نمونه تاریخی هم برای استدلال فوق وجود دارد:

« زید بن علی » فردی است که در زمان امام صادق علیه السلام قیام می کند و قیام او صد در صد مورد تایید امام می باشد. به گونه ای که حضرت می فرمایند که بر هر کسی که توانایی یاری زید را دارد، واجب است که او را در قیامش یاری کند. حضرت در ادامه می فرمایند که زید از ماست و در صورت پیروزی حکومت را به ما واگذار می کند یعنی به عبارت دیگر با اینکه قیام زید هم قبل از ظهور بوده است ولی چون اولاً در صورت پیروزی حکومت را به امام معصوم واگذار می کرده است و ثانیاً ادعای مهدی موعود نداشته است، پس شامل احادیث فوق نمی شود.

نتیجه: با استدلالات فوق معلوم شد که نظریه تعطیل و استناداتشان به این گونه احادیث، باطل می باشد و می توان در زمان غیبت تشکیل حکومت داد.

### \* نمونه سوالات:

۱- نظریات مختلف درباره ولایت فقیه در عصر غیبت کبری را نام ببرید.

۲- نظریه تعطیل در صدد اثبات چه مطلبی است؟

۳- در احادیث متعددی قیام قبل از ظهور را حرام دانسته‌اند. حال چگونه می توان تشکیل حکومت در زمان غیبت را جایز شمرد؟ برای پاسخ خود دو دلیل ذکر کنید.

## جلسه هشتم: بررسی نظریات مختلف درباره ولایت فقیه (۲)

### نظریه ولایت محدود یا مقید به امور حسبه

در جلسه قبل نظریه تعطیل را به طور اجمال بررسی کردیم و استدلال آنها را مبنی بر عدم تشکیل حکومت قبل از قیام حضرت بقیه الله را رد نمودیم. در این جلسه و جلسه بعد به بررسی دو نظریه دیگر یعنی ولایت مقیده یا محدود به امور حسبه و ولایت عامه یا مطلقه فقیه می پردازیم.

در حقیقت هر دو نظریه فوق (بر عکس نظریه تطیل)، به ولایت ولی فقیه در عصر غیبت اعتقاد دارند و از این رو یکی زیر مجموعه دیگری است و تقابل و تعارض جدی بین این دو نظریه وجود ندارد. بلکه فقط نحوه استنباط آنها از متون به گونه ای بوده است که حدود اختیارات ولی فقیه را به دو صورت تعریف کرده اند.

دسته اول ولایت ولی فقیه را محدود به امور حسبه می کنند. امور حسبه را به این صورت تعریف می کنند که: « مَا لَا يَرْضَى الشَّارِعُ بِتَرْكِه » یعنی اموری که شارع مقدس (خداوند) در هیچ حالی حتی در زمان غیبت راضی به ترک آنها نیست و این امور لازم الاجرا می باشند. دو امر « افتاء و قضاء » جزء اموری هستند که تمامی فقهای شیعه بدون استثناء پذیرفته اند که جزء امور حسبه می باشند و فقها در زمان غیبت موظف اند که اولاً در صورت مراجعه و استفتاء مردم از آنها، فتوا بدهند (که در حقیقت همان توضیح المسائل و رساله عملیه کنونی می باشد) و ثانیاً در صورت بروز مشکل و اختلاف بین مردم، فقها باید میان آنها قضاوت کنند. عده دیگری از فقها اموری نظیر ولایت بر محجوران، ولایت بر ایتام و بی سرپرستان و ... را نیز جزء امور حسبه می دانند و بدین ترتیب دایره امور حسبه را گسترش می دهند.

مهمترین و اساسی ترین نکته در این نظریه این است که طبق این نظریه، «حکومت» فقط و فقط جایگاه امام معصوم است و ولی فقیه به هیچ عنوان نمی تواند تشکیل حکومت بدهد. به عبارت دیگر تشکیل حکومت در عصر غیبت جزء مواردی است که هرگز وارد دایره امور حسبه نمی شود و ولی فقیه در صورت تشکیل حکومت در حقیقت جایگاه امام زمان را «غصب» کرده و مرتکب فعل حرام شده است.

اگر بخواهیم مفهوم دقیق ولایت محدود به امور حسبه را بفهمیم باید به زمان مشروطه رجوع کنیم. مشروطه و مشروطی خواهان از جمله کسانی هستند که پیرو این نظریه می باشند و با همین دیدگاه علیه رضاخان و رژیم پهلوی قیام کردند. البته علت اصلی شکست آنان نیز پیروی از این نظریه بود که امام خمینی (رحمه الله علیه) نیز سخنی به این مضمون فرموده اند: ما باید عوامل شکست مشروطه را بررسی کنیم و عبرت بگیریم و مراقب باشیم که دیگر آنها را تکرار نکنیم. بررسی یک جمله از نظرات مرحوم میرزای نائینی (رحمه الله علیه) که از رهبران اصلی مشروطیت می باشد می تواند به فهم دقیق مساله کمک شایانی بکند. ایشان در باب تشکیل حکومت توسط ولی فقیه در عصر غیبت مثال بسیار معروفی دارند: « حکومت همچون کنیز سیاه پوستی است که دستانش نیز آلوده شده است. ما نمی توانیم سیاهی صورت این کنیز را از بین ببریم ولی حداقل می توانیم دستانش آلوده او را بشوییم.»

تحلیل سخن فوق بدین صورت است که: همانطور که سیاهی صورت آن کنیز جزء ذات اوست و نمی توان این سیاهی را از او گرفت، تشکیل حکومت نیز از اموری است که ذاتاً مختص امام معصوم است و نمی توان این امر



را به دیگری واگذار کرد و هر فردی که تشکیل حکومت بدهد جایگاه امام معصوم را غصب کرده است. اما ایشان از طرفی اشاره به آلوده بودن دستان این کنیز می کنند و اینکه باید جلوی این آلودگی را گرفت و آن را برطرف نمود. این قسمت از سخنان ایشان اشاره به ظلم هایی است حکومت های جور انجام می دهند و اینکه باید جلوی ظلم و جور حکومت های طاغوت را گرفت و همچون از بین بردن آلودگی دست آن کنیز، باید این ظلم و جور را هم از بین برد. در حقیقت ایشان در صدد بیان این مطلب هستند: حالا که ما نمی توانیم تشکیل حکومت بدهیم (همانطور که نمی توانیم سیاهی آن کنیز را از بین ببریم) حداقل جلوی ظلم و جور رضاخان و رژیم پهلوی را بگیریم (یعنی حداقل دستان آلوده آن کنیز را پاک کنیم). اساس قانون اساسی مشروطیت هم بر پایه ارائه طرفند هایی است که با استفاده از آن بتوان جلوی ظلم حکومت طاغوت را گرفت. ظاهراً فقط اصل دوم قانون مشروطه است که در آن بویی از ولایت مطلقه فقیه به مشام می رسد که گویا این اصل شخصاً توسط شیخ فضل الله نوری <sup>(رحمه الله علیه)</sup> که از دیگر رهبران مشروطه می باشد، نوشته شده است. رضاخان هم زمانی که از این موضوع با خبر شد و فهمید که شیخ فضل الله قائل به تشکیل حکومت است و به اصطلاح تقیه می کند، سریعاً حکم اعدام شیخ فضل الله را صادر نمود و این شیخ جلیل القدر را به شهادت رساند.

نتیجه: طبق نظریه ولایت مقیده، ولایت ولی فقیه محدود و مقید به امور حسبه می باشد و ولی فقیه فقط حق اعمال ولایت در امور حسبه را دارد که البته حکومت و مسائل مربوط به آن از دایره امور حسبه خارج می باشد.

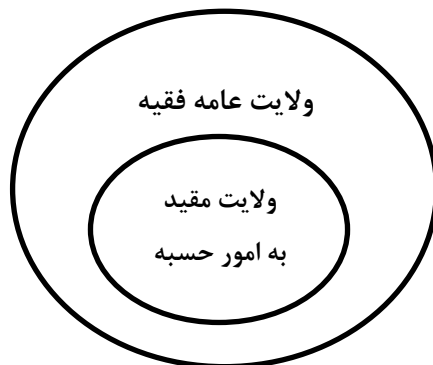
#### \* نمونه سوالات:

- ۱- امور حسبه را تعریف کرده و بگویید چه مواردی را شامل می شود.
- ۲- طرفداران ولایت مقیده به امور حسبه درباره حکومت چه نظری دارند؟
- ۳- جمله معروف میرزای نائینی درباره حکومت و ولایت مقیده را نوشته و سپس به طور دقیق تحلیل نمایید.

## جلسه نهم: بررسی نظریات مختلف درباره ولایت فقیه (۳)

### نظریه ولایت عام یا مطلقه فقیه

در این حالت، ولایت فقیه اعم از امور حسبه است؛ یعنی فقیه، منصوب از طرف امام معصوم است و ولایتش «مربوط به همه شئون حکومتی امام معصوم است». پس این دو نظریه (ولایت مقیده و عامه فقیه) علیه همدیگر نیستند بلکه یکی از دیگری وسیع تر است. به عبارت منطقی، بین این دو نظریه «رابطه عموم و خصوص مطلق» وجود دارد.



همانطور که در گذشته هم بیان شد، همه فقها قبول دارند که "فتوا و قضا" جزء امور حسبه هستند. فرق اساسی بین «فتوا و حکم» در این است که فقیه در فتوا وارد «موضوع» نمی شود؛ مانند اینکه فقیه می گوید هر موسیقی ای که مناسب مجالس لهو و لعب باشد، حرام است. فقیه در اینجا به موسیقی الف و ب کاری ندارد و به هیچ وجه وارد موضوع نمی شود. اما فقیه در حکم، وارد «موضوع» می شود.

نکته بسیار مهمی که در اینجا وجود دارد این است که اگر مجتهد جامع الشرایطی در مورد مسأله ای خاص حکم کند، وی دارای ولایت است و اطاعت از او واجب است. نمونه بارز این مسأله حکم میرزای شیرازی در مورد «حرام بودن استعمال توتون و تنباکو» است. در این مثال به خوبی مشخص می شود که اولاً میرزای شیرازی وارد موضوع شده است و ثانیاً این حکم بر تمام مردم - اعم از مجتهد و غیر مجتهد - واجب بوده است. حال اگر فقیه جامع الشرایطی که حکم صادر می کند، حاکم اسلامی هم باشد، در این صورت دادن حکم از بقیه مجتهدین ساقط می شود چون در غیر این صورت در جامعه هرج و مرج و بلکه تعارض به وجود می آید. البته باید این نکته را نیز متذکر شد که کسانی که معتقد به ولایت مقیده هستند، می گویند: اگر کسی متولی امور حسبه نشد، خودمان متولی آن می شویم و در غیر امور حسبه؛ اگر کسی متولی آن نشد، ما نیز متولی آن نمی شویم ولی اگر مجتهد جامع الشرایطی بر خلاف نظر فقهی ما، متولی امور غیر حسبه شد، اطاعت از او را واجب می دانیم.

همان طور که می دانیم، مهمترین مسأله ای که خارج از امور حسبه قرار می گیرد، بحث تشکیل حکومت در زمان غیبت است. اما با توضیح فوق مشخص شد که حتی مجتهدینی که قائل به نظریه ولایت مقیده فقیه هستند، اطاعت از فقیه جامع الشرایطی که تشکیل حکومت داده است را واجب می دانند. پس در زمان کنونی، احکام حکومتی امام المسلمین بر تمامی مراجع هم واجب است حتی اگر طبق نظر فقهی خود، تشکیل حکومت در زمان غیبت را جایز ندانند.

## \* مفهوم ولایت مطلقه فقیه

ولایت مطلقه یعنی همه ی اختیاراتی که برای امام معصوم علیه السلام به عنوان ولی امر جامعه ی اسلامی ثابت است، برای فقیه نیز ثابت است و ولی فقیه از این نظر هیچ حدّ و حصری ندارد. مگر اینکه دلیلی اقامه شود که برخی از اختیارات امام معصوم به ولی فقیه داده نشده است. نتیجه این که ولایت فقیه، با ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام هیچ تفاوتی ندارد. این همان چیزی است که از آن به "ولایت مطلقه فقیه" تعبیر می شود و بنیان گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی نیز می فرمودند: "ولایت فقیه همان ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله است."

یکی از شبهاتی که گاهی بطور کلی در رابطه با اصل ولایت فقیه و گاهی نیز بطور خاص در مورد قید «مطلقه» مطرح می شود این است که می گویند ولایت فقیه و به خصوص ولایت مطلقه فقیه همان حکومت استبدادی است و ولایت مطلقه فقیه یعنی دیکتاتوری؛ یعنی این که فقیه وقتی به حکومت رسید هر کاری دلش خواست انجام می دهد و هر حکمی دلش خواست می دهد و خلاصه اختیار مطلق دارد و هیچ مسؤولیتی متوجه او نیست. به عبارت دیگر، می گویند حکومت دو نوع است: جوهره ی حکومت یا لیبرالی و بر اساس خواست مردم است یا فاشیستی و تابع رأی و نظر فرد است و با تبیینی که شما از نظام ولایت فقیه می کنید، طبعاً باید بپذیرید که نظام ولایت فقیه یک نظام فاشیستی است.

در پاسخ این شبهه باید بگوییم تقسیم حکومت به دو قسم و انحصار آن دو نوع لیبرال و فاشیست، یک مغالطه است و به نظر ما قسم سومی هم برای حکومت متصور است که حاکم نه بر اساس خواست و سلیقه ی مردم و نه بر اساس خواست و سلیقه ی شخصی خود بلکه بر اساس خواست و اراده ی خدای متعال حکومت می کند و تابع قوانین و احکام الهی است و نظام ولایت فقیه از همین قسم سوم است.

واژه ی "مطلقه" در ولایت مطلقه فقیه اشاره به نکاتی دارد که در اینجا به خاطر اختصار فقط به دو مورد از آنها اشاره می کنیم:

۱- ولایت مطلقه فقیه در مقابل ولایت محدودی است که فقها در زمان طاغوت داشتند. توضیح این که: فقهای شیعه به علت محدودیت ها و موانعی که از طرف حکومت طاغوت برای آنان وجود داشت نمی توانستند در امور اجتماعی چندان دخالت کنند و مردم تنها می توانستند در برخی از امور اجتماعی خود، آن هم به صورت پنهانی و به دور از چشم دولت حاکم، به فقها مراجعه کنند. مثلاً در مورد ازدواج، طلاق، وقف و برخی اختلافات و امور حقوقی خود به فقها مراجعه می کردند و فقها نیز با استفاده از ولایتی که داشتند این امور را انجام می دادند. اما همان طور که اشاره کردیم اعمال این ولایت از جانب فقها محدود و ناچیز بود. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومت اسلامی توسط امام خمینی رضوان الله تعالی علیه زمینه ی اعمال حاکمیت تام و تمام فقهای شیعه فراهم شد. بنابراین، ولایت مطلقه فقیه در مقابل ولایت محدود فقیه در زمان حاکمیت طاغوت به کار می رود و روشن است که این معنا هیچ ربطی به دیکتاتوری و استبداد ندارد.

۲- ولایت مطلقه فقیه بدان معناست که دامنه ی اختیارات و ولایت فقیه محدود به حد ضرورت و ناچاری نیست بلکه مطلق است و حتی جایی را هم که مسأله به حد ناچاری نرسیده ولی دارای توجیه عقلی و عقلایی است، شامل می شود.

مطلقه بودن ولایت، در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی نیز آمده است:  
"قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه ی مقننه، مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه ی امر و امامت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردد. این قوا مستقل از یکدیگرند."

### \* نمونه سوالات:

- ۱- نظریه ولایت عام فقیه در صدد اثبات چه مطلبی است و چه رابطه ای با ولایت مقیده فقیه دارد؟
- ۲- فرق فتوا و حکم چیست؟
- ۳- اگر مجتهدی در رابطه با موضوعی حکمی صادر کند، وظیفه سایر مجتهدین چیست؟ مثال بزنید.
- ۴- مجتهدینی که معتقد به ولایت مقیده هستند چه نظری درباره اطاعت از ولی فقیه دارند؟
- ۵- دامنه ی شمولیت احکام حکومتی امام المسلمین چه قدر می باشد؟
- ۶- مفهوم ولایت مطلقه فقیه را توضیح دهید.
- ۷- آیا ولایت فقیه همان حکومت دیکتاتوری است. توضیح دهید.
- ۸- واژه مطلقه در ولایت مطلقه فقیه دربرگیرنده ی چه نکاتی است؟
- ۹- اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی را ذکر کنید.

ما همان نسل جوانیم که ثابت کردیم      در ره عشق جگردارتر از صد مردیم  
هر زمان شور خمینی به سر افتد ما را      دور سید علی خامنه ای می گردیم

زمان آزمون: انشاءالله یکشنبه ۲۴ شهریور ساعت ۸:۴۵ (مسجد الزهرا)س

در پناه قرآن و ولایت موفق باشید      یا علی مدد